



بیانات در دیدار اعضای شورای مرکزی نمایندگان ولی فقیه در دانشگاهها و مسؤولان دفاتر نمایندگی - 8 مهر/ 1369

بسم الله الرحمن الرحيم

از اظهار لطف شما آقایان که قبول زحمت فرمودید و این بار سنگین را بردوش گرفتید، خیلی متشکرم. من هم فرمایش حضرت آقای گیلانی را تأیید می‌کنم. ان شاء الله شهاب ثاقب بیان و فکر و علم و عمل و اخلاق شما در دانشگاهها، بایستی شیاطین را دنبال کند و حوزه‌ی شیطنت آنها را محدود و یا از بین ببرد. همین‌طور هم بوده و خواهد بود و ان شاء الله بیشتر و بهتر خواهد شد.

آن نامه‌ی را که اشاره فرمودند، من دریافت می‌کنم و ان شاء الله و با دقت مطالعه خواهم کرد و هر چیزی از آن که برای من ممکن باشد و از لحاظ مصلحت‌دار بودن، طبق تشخیص من هم مورد تأیید باشد، حتماً انجام می‌دهم. البته جاهایی که تشخیصها مختلف باشد، ممکن است بماند. دیگر آن برعهده‌ی آقایان عزیز و محترم است که اگر لازم است در تشخیص ما تصحیحی انجام بگیرد، یا تذکری داده بشود، آن تذکر را بدهند.

راجع به مسایل دانشگاهها، قبلاً هم در اوقات ریاست جمهوری، با همین جمع - با اندکی تفاوت - صحبت کرده‌ام و آقایان غالباً نظرات من را مسبقاً در مورد دانشگاهها، اعتقاد من این است که این کار، کار خیلی مهم و بسیار حساسی است و حساسیتش به خاطر آن محدوده‌ی کار است. فرق می‌کند که ما محدوده‌ی کار را چه بدانیم. آن چیزی که من تصور می‌کنم و اجمالاً و تکراراً هم عرض می‌کنم، اگر باشد، خیلی مهم است. روحانی‌یی که در دانشگاه، فعال و غیرمنفعل حضور پیدا می‌کند و برای کاری به دانشگاه می‌رود و می‌خواهد تأثیر بگذارد، چند خصوصیت را - غیر از آن شرایط عامه - باید داشته باشد. بالاخره کسی که به دانشگاه می‌رود، باید عالم و برخوردار از تقوا و احتیاط در عمل و امثال اینها باشد. غیر از این چیزهایی که واضح است، دو، سه شرط دیگر هم حتماً لازم است، تا مفید باشد.

شرط اول این است که محیط دانشگاه و مسایل دانشجو را بشناسد. اگر این خصوصیت نباشد، مفید نخواهد بود، یا خیلی کم‌فایده خواهد بود. فرض کنیم، روحانی‌یی می‌خواهد به دانشگاه برود. اگر او به تفاوت محیط ذهنی و روحی و عملی و فکری دانشگاه با - مثلاً - بازار یا مسجد توجه نداشته باشد و همان‌طور که به بازار یا مسجد می‌رود، با همان روحیه و با همان خصوصیات و با همان مطالب، به دانشگاه برود، به گمان قوی، در برخورد اشتباه خواهد کرد. باید دانشگاه را کماهو بشناسد و مسایل دانشجویان را بداند و بفهمد که مشکل و مسأله‌ی دانشجو چیست، که من به بعضی از آن مسایل اشاره خواهم کرد. بنابراین، اولین نکته، شناخت محیط و مخاطب است.

شرط دوم، علاقه و اعتقاد به دانشجویست. اگر کسی از شکل دانشجو و این جوانان این‌طوری بیزار است، پایش را به دانشگاه نگذارد. اگر کسی علوم رایج در دانشگاه را جهل می‌داند، اینها را اصلاً علم نمی‌داند، به دانشگاه نرود. باید به رسالت دانشجو و رسالت و درس این محیط، اعتقاد داشته باشد؛ دانشجو را مورد محبت خود قرار بدهد و بداند که او هم مثل همین جوانی است که پسر ماست. در آن‌جا، همین بچه‌های ما هستند. بچه‌ی ما هم گاهی بداخلاقی می‌کند؛ او هم بداخلاقی می‌کند. بچه‌ی ما هم گاهی تحت تأثیر چیزی قرار می‌گیرد؛ او هم قرار می‌گیرد. بنابراین، باید به چشم فرزندان و نزدیکان خودش نگاه کند. نمی‌گویم به قدر بچه‌ی خودش محبت داشته باشد - این که غالباً معقول و عملی نیست - لیکن محبت داشته باشد، این قشر را به چشم تعطف و علاقه و محبت نگاه کند و به این علم و این درس و این محیط، علاقه داشته باشد.

سابقها، بعضی از علمای خوب بودند که با مسایل علوم جدید آشنا نبودند و اصلاً اینها را علم نمی‌دانستند! چنین



قضیه‌یی را واقعا من دیده بودم؛ این تصور نیست. من عالم متقی مؤمن فاضلی را دیده بودم که اصلا اینها را علم نمی‌دانست؛ بلکه حتی هرچه را که در یک کتاب غیرعربی نوشته بشود، علم نمی‌دانست! اصلا کتاب فارسی را جهل می‌دانست و می‌گفت اینها چیست! ببینید، این یک طرز فکر است. البته، امروز این فکرها نیست. آن اعتقادات، شقوق دیگری هم دارد که اگر بگویم، بیشتر تعجب خواهید کرد. هرچند آن اعتقادات متعلق به دوره‌ی قدیم است، اما من خودم چنین کسی را درک کرده‌ام. فردی بود که کتاب چاپ حروفی را قابل خواندن نمی‌دانست! می‌گفت این کتابها بی‌ربط است و باید روی ورقه‌های بزرگ، با خط عبدالرحیم یا شخص دیگری نوشته شده باشد و چاپ سنگی شود!

این را از باب یک نمونه‌ی بارز گفتم. معلوم است که در بین علمای حاضر و بخصوص بین علمایی که با محیطهای جدید انقلابی سروکار دارند، مخصوصا آنهایی که به دانشگاه می‌روند، این افکار نیست؛ اما می‌خواهم بگویم که اگر مایلید در محیط دانشگاه، کمترین نشانه‌یی از بینونت شما با آن دانشجو وجود نداشته باشد - بینونتی که پنجاه سال، هشتاد سال، با دشمنی دشمنان و با همین طرز فکرهایی که به آن اشاره کردم، به وجود آمده - رابطه‌ی خود را با دانشجو، بر اساس محبت و علاقه قرار دهید و به رسالت او و درس و محیط تحصیلش، اعتقاد داشته باشید. این طرز فکری که من نقل کردم، آیا بین محیطهای فکری جدید و قدیم، بینونت به وجود نمی‌آورد؟ دشمن هم که کمک کرد. اگر می‌خواهید آثار این بینونت از بین برود و این زخم ملتئم بشود، لاقلاً در رابطه‌ی با شخص شما در دانشگاه، باید محبت و اعتقاد را در حد نصاب داشته باشید. این جوانان نازنین و پاک و به‌دردبخور و مورد کمال ترحم در مقابله‌ی با بعضی از جریانات فاسد فکری و غیره را، باید با علاقه و محبت نگهداشت و حفظشان کرد و مثل مرغی که از جوجه‌های خودش محافظت می‌کند، نباید رهایشان کرد. باید با این روحیه به دانشگاه بروید. شرط سوم - که خیلی هم مهم است - این است که این کسی که به دانشگاه می‌رود، بداند که نحوه‌ی رابطه‌ی او با این محیط و این مخاطب، اثباتا و نفیا، تأثیر بسیار بزرگی در امور مهم دارد. نگوئید مثل این است که آدم منبر می‌رود. ما برای منبر، به این جا و آن جا، مسافرت می‌کردیم و در بعضی جاها می‌فهمیدیم که منبر خراب شد. آدم روی منبر خودش می‌فهمد که خراب کرده است. در آن زمان می‌گفتیم، حالا خراب شد که خراب شد، مشکلی نیست؛ حداکثرش این است که دهه‌ی بعد دعوت نمی‌کنند؛ یا اگر می‌خواستند پاکت سنگینتری بدهند، پاکت سبکتری خواهند داد؛ یا خواهند گفت که این آخوند، تازه‌کار است و در نتیجه، یک منبری دیگر را به جای من دعوت می‌کنند. بنابراین، تأثیر بدگفتن و خراب کردن من، همین قدر است. یک وقت این‌طور نیست و انسان می‌فهمد که اگر این‌جا خراب کرد، اثرش تعیین کننده است.

فرض کنید که فرزند شما، از لحاظ فکر سیاسی یا اعتقادی، اول بار به دام یک عده طرار فکر افتاده است و اینها او را به چیزهایی متوجه کرده‌اند که البته شیطانی و غلط، اما پرجاذبه است و شما اصلا نمی‌گذاشتید که جوانتان به شعاع این چیزها نزدیک بشود. برای این فرزند شبهه به وجود آمده و سراغ شما - که پدر روحانی و عالم و مورد اعتقاد این پسر هستید - آمده و می‌گوید: پدر! فلان قضیه چه‌طوری است؟ در این جا، شما چه احساسی دارید؟ احساس می‌کنید که اگر من در پاسخ به این بچه یک ذره اشتباه کردم، بچه‌ام را از دست داده‌ام. این، اول لغزشگاه است. در این جا، دیگر کوتاهی نمی‌کنید، با عصبانیت اقدام نمی‌کنید، زمام اراده‌ی فکر را به سخن سبک یا سست و یا حتی تعبیر سست رها نمی‌کنید. اگر دیدید از عهده برنمی‌آیید که جواب این جوان را بدهید، می‌گویید اشکال ندارد، پیش فلانی می‌رویم. شما فرد مسلطتری را پیدا می‌کنید، تا او بتواند پاسخ آن طراری دشمن را بدهد. با این احساس باید با دانشجو روبه‌رو بشوید. دانشجو هم که یک نفر نیست؛ یک خیل عظیمند.

این کسی که امروز در دانشگاه هست، مثل ماها نیست که فعلیتش با قوه‌اش، هفتاد سال فاصله داشته باشد. قوه و



فعل این دانشجو، پانزده سال یا ده سال فاصله دارد و در آینده‌ی نزدیکی - نه آینده‌ی دوری - قوه‌اش به فعل می‌رسد؛ یعنی دو سال دیگر لیسانس می‌شود، پنج سال یا شش سال دیگر دکتر می‌شود، یک رشته‌ی تخصصی هم می‌گیرد، دو سال هم علفی می‌کشد و بعد از این ده سال، آدم متخصصی است که همه‌ی دستگاهها پول گزاف به او می‌دهند و او را با همه‌ی وجود می‌خواهند. او در آن زمان، یک کارشناس سازمان برنامه و بودجه، یا یک مهندس عالی‌رتبه‌ی وزارت مسکن، یا مدیر فلان اداره‌ی سیاسی می‌شود و یا فلان بخش عمرانی و کشاورزی و غیره را راه‌اندازی می‌کند؛ یعنی کار مملکت به دست این فرد می‌آید. به این دانشجو، به چشم بی‌اهمیت نگاه نکنید. اگر شما توانستید این دانشجو را متدین و مؤمن و دلسوز و مخلص بار بیاورید - بعداً عرض خواهیم کرد که ما از دانشجو چه توقعی باید داشته باشیم و او را چگونه بار بیاوریم - او مثمرتر خواهد شد و نسبت به روحانیت، قضاوت خوبی خواهد داشت. اما اگر خدای نکرده، شما از عهده‌ی این کار برنیامدید و طوری شد که از لحاظ فکری، یا از لحاظ عملی و یا از لحاظ عاطفی، بین او و شما به هم خورد، بعید است که او بین شما و روحانیت، تفکیک قائل بشود. مثلاً اگر من و شما سوار ماشین هستیم و در جاده‌ی می‌رویم، یک افسر ژاندارمری به آن جا برسد و چهار تا بدوبیراه بگوید، شما هر افسر ژاندارمری را که فردا در خیابان ببینید، به طور ناخودآگاه و بدون این که خودتان بخواهید، این حکم ظالمانه را در ته قلبتان می‌کنید و از او بدتان می‌آید؛ قهری است. این حکم ظالمانه است؛ اما وجود دارد.

یک ملبس فعال، به عنوان مظهر و نماینده‌ی روحانیت - این، غیر از آن ملبسی است که مثلاً در خیابان راه می‌رود و غلطی هم کرده است؛ همه که مثل او نیستند - خدای نکرده اشکالی در کارش وجود داشته باشد، بعید است که آن جوان، این قضاوت ظالمانه را نکند و بقیه‌ی روحانیت را با منی که در دانشگاه هستم، مقایسه نکند. یعنی تأثیر کار، این قدر زیاد است. روحانی در دانشگاه، این تأثیر را هم باید بداند. بنابراین، شرط سوم، عبارت از آگاهی و اطلاع نسبت به تأثیر عمیق نقش مثبت یا منفی روحانی در دانشگاه است. کسی که وارد دانشگاه می‌شود، باید این سه شرط را بداند.

البته من روانشناسی دانشجو را نمی‌توانم بیان کنم. علتش این است که خود من، اطلاعات و آگاهی‌های زیادی ندارم. البته با دانشجویان خیلی ارتباطات داشته‌ام؛ اما این طور که بتوانم مثلاً تحلیل‌گرانه خصوصیات دانشجو را بگویم، نمی‌توانم عرض بکنم. در عین حال، ما برخی از خصوصیات را در دانشجویان می‌بینیم که اینها مشکلات درونی یا بیرونی دانشجویان است و مسأله‌ساز می‌باشد.

یک مشکل، مشکل دچار شدن به ابتذال و بی‌تفاوتی و نفوذپذیری در مقابل فرهنگ‌های بیگانه و مضر است. دانشجو در معرض این فرهنگ‌ها قرار می‌گیرد و این مشکل دانشگاه‌هاست. من کرارا در این اجتماعات دانشجویی و دانشگاهی گفته‌ام که چرا وقتی کسی وارد حوزه می‌شود، قاعدتاً متدین خارج می‌گردد؛ اما وقتی داخل دانشگاه می‌شود، قاعدتاً متدین خارج نمی‌گردد؟! چرا باید این طوری باشد؟ واقعاً هم توقع درستی است و باید در نهایت این باشد؛ اما واقعیت قضیه غیر از این است. واقعیت قضیه این است که دانشگاه محیطی است که به خاطر کثرت جوان در سنین خاص و وجود زن و مرد، در معرض انواع و اقسام انگیزه‌ها و گرایش‌های اخلاقی و فرهنگی ناسالم قرار گرفته است.

دانشجو، غیر از آن جوان در بازار است که نه از مجله‌ی خارجی، نه از کتاب خارجی و نه از معارف بیرون این مرز اصلاً مطلع نیست. دانشجو، قاعدتاً اطلاع پیدا می‌کند و آگاه و هوشیار است و معارف دنیا برایش مطرح می‌شود. پس این فرد، در معرض نفوذ آسیب‌های فرهنگی و بی‌مبالاتی در مقابل دین و بی‌تفاوتی در مقابل ارزش‌های دینی و انقلابی است. این، یکی از مشکلات محیط دانشجویی و دانشجویست.

یکی از مشکلات دیگر - که نزدیک به مشکل قبلی است - آسیب‌پذیری در مقابل لغزشها و انحرافات فکری است. در



گذشته که مارکسیزم خیلی فعال و پرنشاط بود، هر کسی که با دانشگاه ارتباط داشت، واقعا این را به روشنی می‌یافت. اصلا در دانشگاه، حتی آن دانشجوی مسلمانانی که سوهان تفکرات مارکسیزم به مغزش نخورده بود، خیلی بندرت می‌شد پیدا کرد.

بعضی از این عناصر روشنفکر نام و نشان‌داری که جزو مسلمانان هستند - زنده و مرده - و شما امروز به افکارشان اعتراض می‌کنید - که اعتراض‌هایی بجایی هم است - نقطه‌ی اشکال فکری اینها، همان چیزی است که خاصیت دوران دانشجویی و دانشگاهی آنها بود. تفکر مارکسیستی وارد می‌شد، زید می‌دید که می‌خواهد مارکسیزم را رد بکند؛ برای رد آن، از معارف مارکسیزم استفاده می‌کرد؛ یعنی "یؤتی من حیث یفر منه!" این، در تفکرات و بیانات کسانی که در دو دهه‌ی قبل از انقلاب، بدون اطلاع و آگاهی‌های کامل اسلامی، در میدان مارکسیزم وارد می‌شدند، زیاد دیده می‌شد. اصلا تفکرات مارکسیستی در آنها نفوذ کرده بود و در همه‌ی مغز و ذهنشان اشراب شده بود. در آن زمان، چنین چیزی محسوس بود؛ اما امروز نیست و یا لاقلاً به شکل مکتب‌پیش وجود ندارد؛ اگرچه ته‌مانده‌هایش باز هم هستند و هنوز زایل نشده‌اند. در درعین حال، امروز انحرافات جدیدی وجود دارد.

دنیا که تنها با انحراف مارکسیزم، منحرف نشده است؛ قبل از مارکسیزم هم تفکرات غلط و انحرافی و ضد اسلام بوده، بعد از مارکسیزم هم وجود دارد و الان هم هست. همین تفکراتی که امروز به وسیله‌ی بعضی از فیلسوفان یا فیلسوف‌نمایان اروپایی در دنیا پخش می‌شود - که البته نمی‌خواهم اسم بیاورم، تا حرف کلی ما به جایی نزدیک نشود - حماله الحطب دمکراسی به نوع سوسیال‌دمکراسی‌های غربی است.

الان در دنیا تفکراتی هست که جاده‌صاف‌کن تسلط استعماری نوع جدید آمریکا و اروپا بر همه‌ی دنیا است؛ یعنی ایجاد جوامع دمکراتیک به سبک غربی و همین چیزی که شما می‌بینید دنیا رویش حساس است. اگر در جهت ایجاد حجاب، یک ذره نسبت به لباس افراد این جوامع تعرض بشود، همه‌ی دنیا را غوغا برمی‌دارد؛ ولی اگر در جهت کشف حجاب، به لباس کسی تعرض بشود، یک صدم آن در دنیا غوغا نمی‌شود! این واقعیتی است. امروز یکی از نشانه‌های تمدن و نظام جدیدی که دنیای استکبار می‌خواهد بی‌سروصدا بر همه‌ی عالم حاکم بکند، همین است. البته زیاد پیش رفتند، متعلق به امروز هم نیست؛ اما امروز به صورت یک تفکر و مکتب و ایده و مسلک درمی‌آید. طرح "جامعه‌ی باز"، از همین نمونه‌هاست. اصلاً جامعه‌ی باز یعنی چه؟ چه چیزی جامعه را باز می‌کند و چه چیزی اگر نباشد، جامعه دیگر جامعه‌ی باز نیست و فایده‌ی بی‌ندارد؛ ولو هزار نشانه‌ی دمکراسی هم وجود داشته باشد؟ اینها تفکرات انحرافی و غلطی است که امروز در دنیا وجود دارد. من فعلاً نمی‌خواهم وارد این بحث بشوم که ما باید در مقابل اینها چه کار کنیم. اجمالاً، جوان دانشجوی، در معرض هجوم این تفکرات - از انواع و اقسامش - است.

مشکل سوم، همین مشکل مدرک‌گرایی و توجه وافر به زندگی مادی و اضغاث و احلام جوانی است. در حوزه‌ها، به شکل سنتی چنین چیزی نیست - اگرچه گاهی به شکل عارضی هست - اما جوان دانشجوی که کارش تحصیل علم است، به این سمت کشانده و رانده شده که به فکر آینده و دکان آینده و کار آینده و پول و این که کدام رشته، پردرآمدتر است و کدام رشته توانایی‌های بیشتری به آدم می‌دهد، باشد. این هم مشکل بزرگی است که بایستی به فکرش بود؛ چون به علم لطمه می‌خورد.

مشکل دیگر، مشکل آلت دست جریان‌های سیاسی شدن و سیاسی‌کاری در دانشگاه است. گاهی اوقات، دانشجوی خودش هیچ ایده و انگیزه‌ی سیاسی خاصی ندارد؛ اما آلت دست یک جریان و یک گروه سیاسی‌کار قرار می‌گیرد که آنها از او، چماق می‌کنند و به سر هر کسی که می‌خواهند، می‌زنند. این هم یک مشکل بسیار بزرگ و حساس است. مشکل دیگر، مشکل ابهام در جریان‌ها و عملکردهاست. دانشجوی، به طور طبیعی روشنفکر است؛ یعنی جزو گروه‌هایی



روشنفکر قهری است و نسبت به اوضاع جاری کشور، صاحب نظر و صاحب فکر و صاحب عقیده است و می‌خواهد اظهار نظر بکند. دانشجو، به این قانع نیست که بگویند ما این‌طور تشخیص داده‌ایم و می‌خواهیم عمل بکنیم. دانستن و اظهار نظر او، با تعبد هم منافات ندارد. تعبد هم می‌کند، اما دلش می‌خواهد وجه این کاری را که به آن تعبد کرده است، بداند. اگر ندانست، تدریجا دچار شبهه و ابهام می‌شود. این ابهام، او را حتی در نفس تعبد هم تضعیف می‌کند و تعبدش رفته‌رفته ضعیف می‌شود. پس، یکی از مشکلات دانشجو، این است. دانشجویان، چون غالبا از جریان‌ها هم بی‌خبرند و از بطون کارها اطلاع ندارند، چنانچه خبری در رادیو یا در روزنامه پخش می‌شود، ذهنشان شروع به کار می‌کند. این در صورتی است که مؤثر خارجی هم نباشد؛ اگر باشد، که دیگر واویلاست! و بالاخره، آن مشکلی که به نظر بعضیها، شاید مهمترین مشکل است، مشکل بی‌هویتی و عدم درک رسالت واقعی در قبال جامعه، در قبال خودش و در قبال تاریخ و آینده است. دانشجو، حقیقتا نمی‌داند که چه کاره است. او نمی‌داند که الان چه کاره است و در آینده چه نقشی خواهد داشت؛ مثل کاسبی که به دنبال نان و نام می‌دود و زندگی می‌کند. به عبارت دیگر، رسالت حقیقی دانشجو، برای خود او درست روشن نیست. اینها مشکلات دانشجوست.

بخشی از این مشکلات را گفتیم؛ اما یقینا بیش از اینهاست و مسایل و مشکلات دیگر و ریزه کاریهای فراوانی نیز وجود دارد: ارتباطات گوناگون استاد و دانشجو، مدیر و دانشجو، گروههای گوناگون دانشجویی، تعارض بین دانشجوی بی‌دین و دانشجوی بادین، حتی تعارض بین خود دیندارها و انواع و اقسام مشکلات دیگری که وجود دارد.

عالم روحانی، وارد دانشگاه شده است. در این دانشگاه، چه کار باید بکند؟ این، واقعا مسأله‌ی مهمی است. این وظایفی که آقایان تدوین کرده‌اند، وظایف بسیار خوبی است و انصافا جامع و خوب و قوی و برآورنده‌ی بسیاری از خواسته‌ها در دانشگاه است و من هیچ نظر منفی‌یی ندارم؛ لیکن آن چیزی که به اعتقاد من اساس قضیه در دانشگاه است، این است که روحانی در محیط دانشگاه، آن قطبی بشود که دانشجو در این مشکلاتی که گفتیم و غیر از این مشکلات، به او پناه بیاورد، به او امید ببندد، از او علاج بجوید، و اگر هم نمی‌تواند علاج کند، لااقل دانشجو بتواند تسلا بجوید.

اگر ما در دانشگاه جلسات فراوانی هم گذاشتیم، سخنرانی هم کردیم، مسجد هم رفتیم، در گزینش هم دخالت و شرکت کردیم، در تعیین استاد معارف هم حاضر و ناظر بودیم و وظایفی را هم که عرض کردم، انجام دادیم - که همه‌ی آنها هم خوب و لازم و مهم است - اما از سوی دانشجو، به ما اعتماد و اطمینان و امید و تکیه نشد، نمی‌توانیم بگوییم توفیق پیدا کرده‌ایم.

البته متأسفانه از همان چند سال قبل که مسأله‌ی نمایندگان روحانی در دانشگاهها مطرح شد، شاید بعضی از جریان‌ها هم بودند - احتمالا مسأله‌ی فردی هم نبود - که به نظرشان رسید، یا باید این عنصر روحانی را در اختیار بگیرند، یا باید حذفش کنند؛ در بعضی از دانشگاهها، این مسأله مشاهده شد. البته همه‌ی دانشگاهها را نمی‌گوییم؛ لیکن شاید در بسیاری از دانشگاهها، یک مجادله و زورآزمایی به این شکل به وجود آمد.

این‌طور چیزها، انصافا مانع خیلی بزرگی بر سر راه انجام تکلیف روحانی و عالم محترمی است که در دانشگاه سکونت و اقامت می‌کند و او را به کارهای ناخواسته می‌کشاند؛ لیکن به اعتقاد من، تا آن جایی که ممکن است، بایستی از ورود در میدانهای ناخواسته اجتناب کرد؛ ولو کسانی نخواهند بگذارند و طوری برخورد بکنند که گویا آدم را ناگزیر می‌کنند. در عین حال، آن جایی که باید باشیم، بایستی حضور داشته باشیم.

آقایان در دانشگاهها، عمده‌ی تلاششان باید این باشد که متعلق به همه‌ی دانشجویان باشند؛ حتی آن دانشجویی که از لحاظ خط و ربط، مورد پسند شما نیست. البته کار سختی است، شاید در بعضی از جاها هم ناممکن بشود؛



لیکن همه جا این طور نیست.

به نظر من، در بسیاری از جاها و شاید بتوانیم بگوییم در اغلب جاها، این ممکن است که روحانی طوری مشی کند و طوری عمل نماید که حتی آن دانشجویی که از لحاظ مشی و فکر سیاسی و - به قول معروف - خط و ربط، این روحانی را قبول ندارد، بگوید انصافاً آقای خوبی است. اگر جایی درد دلی، یا مشکل روانی، یا عقده‌یی در ذهن و فکرش داشته باشد، باز می‌بیند که این آقا ملجأ است. چنانچه یک وقت بخواهد نماز درستی بخواند، پشت سر این روحانی برود و در مسجد نماز بخواند. در دانشگاهها باید در این جهت سیر بشود؛ نه این که دفتر نمایندگی در مقابل بعضیها، یک طرف قضیه باشد. این، مصلحت نیست.

البته - همان طور که عرض کردم - گاهی شما را می‌کشاند. من از این معنا غافل نیستم. بعضی از شما آقایانی که در این جا تشریف دارید، می‌دانید که من از چند سال قبل از این، از قضایای ریز دانشگاههایی که در آن مسؤول هستم، با اطلاع و می‌دانم که اذیت می‌کنند، نمی‌گذارند، مشکل درست می‌کنند و گاهی روحانی را به ماجراهایی می‌کشاند؛ لیکن تا آن جایی که می‌شود، باید مقاومت کرد؛ یعنی باید از بالای سر این تعارضات وارد شد و همه‌ی گروهها را نگهداشت.

انجمنهای اسلامی، واقعا جایگاه خوبی برای تجمع نیروهای مسلمان است و باید بازوانی برای روحانی‌یی که در دانشگاه حضور دارد، باشد. اگر واقعا انجمن اسلامی، با روحانی‌یی که در دانشگاه هست، همراهی داشته باشد، نسبت به او اطاعت داشته باشد، حرف و راهنمایی او را پدران ببینند و آن را بپذیرد و کاری نکند که روحانی پشت و پناه او باشد، من خیال می‌کنم که در محیط دانشگاه، خیلی خوب می‌شود تفکر دینی را گسترش داد. الان در مواردی اطلاع پیدا می‌کنیم که این طوری نیست؛ یعنی انجمن اسلامی در مقابل روحانی قرار می‌گیرد، یا این که تعارضی ایجاد می‌کند. طبیعی است که نیروها تقسیم می‌شوند و گاهی حتی اصطکاک پیدا می‌کنند و همدیگر را از بین می‌برند.

من گمان می‌کنم، ما باید کاری بکنیم که در جامعه‌ی خودمان، دانشجو جزو قشرهای برگزیده‌ی دینی باشد. یعنی هدف ما باید این باشد که در دانشگاه، دانشجویان را هم از لحاظ آگاهی و معرفت و هم از لحاظ استحکام ایمان، به عناصر زبده‌ی برگزیده‌ی دینی تبدیل کنیم. طبیعی است که اینها در آینده، خدمت برای جمهوری اسلامی را هم تضمین خواهند کرد. ان شاء الله بایستی در این جهت پیش برویم.

البته به مساجد باید خیلی اهتمام بشود. من به این سنت پیشنهاد می‌کنم. شاید بعضیها هم واقعا قبول نداشته باشند؛ اما خود من چون مدت‌ها پیشنهاد داده‌ام و پیشنهاد می‌دهم، می‌دانم که پیشنهاد می‌دهم، چه قدر کار خوب و مؤثر و پرفعالیت و پرتلاشی است. غالباً کسانی که پیشنهاد می‌نکرده‌اند، نمی‌دانند پیشنهاد می‌دهم. بعضیها هم که در مسجد نماز خوانند و فوری بیرون دویدند و دنبال کار دیگری رفتند، آنها هم طعم پیشنهاد می‌دهم را نمی‌فهمند.

پیشنهاد می‌دهم، یعنی آدم مسجد را واقعا محل کار خودش بداند؛ قبل از وقت، حتی قبل از دیگران، به آن جا برود؛ اوضاع مسجد را ببیند؛ اگر اشکالاتی در وضع ظاهری مسجد هست، برطرف کند؛ سجده‌اش را پهن نماید؛ منتظر مردم بماند که بیایند؛ با یک یک افرادی که می‌آیند، تا آن جایی که می‌تواند، تماس بگیرد؛ به آنها محبت بکند؛ از آنها احوالپرسی نماید؛ اگر مشکلی دارند، در آن حدی که برایش می‌سور است، برطرف کند، نه این که پادویی کارهای خدماتی مردم بشود - در بعضی از مساجد، چنین چیزهایی وجود دارد که قطعاً غلط است - در آن جا بنشیند، مردم به او مراجعه بکنند، درددل بکنند، خودش را بر مردم عرضه کند، در معرض مراجعات مردم قرار بدهد؛ نماز را که تمام کرد، برای مردم مسأله و تفسیری بگوید، حرفی بزند و بلند شود، بیرون برود؛ یعنی این طور، ساعتی از وقت خودش را در این جا صرف بکند.



به نظر من، این طور پیش‌نمازی، یک فرد خیلی مفید و مؤثر و بابرکت و جلب‌کننده‌ی عواطف است. در سایه‌ی چنین پیش‌نمازی‌یی است که وقتی او به آن کسانی که با مسجدش سروکار و رفت‌وآمد دارند؛ حتی کسانی که وقت هم نمی‌کنند به مسجد بروند، اما دورادور می‌دانند و از دیگران شنیده‌اند که این آقا، چه آقایی خوبی است، اشاره کند که فلان کار باید انجام بگیرد، نه بودجه می‌خواهد، نه قدرت قانونی می‌خواهد و نه بخشنامه لازم دارد؛ آن کار طبق نظر و گفته‌ی او انجام خواهد گرفت.

در مسجد دانشگاه، اگر این روحانی صاحب این مسجد بشود و به آن جا برود و بنشیند بحث کند، حتما دانشجویان جذب می‌شوند. البته ممکن است مدتی نیایند و عده‌یی بدجنسی کنند؛ لیکن اصلاً دانشجوی، به یک نفر که مثل پدر با او برخورد کند و مشکلاتش را مرتفع سازد، احتیاج دارد. اگر چنین روحانی‌یی در آن جا باشد، اصلاً امکان ندارد که دانشجویان مراجعه نکنند. این دانشجویان قهراً مراجعه می‌کنند؛ چون عقده‌ی روحی دارد.

جوانی، چیز عجیبی است. همه‌ی آقایان دوره‌ی جوانی را گذرانده‌اند و می‌دانند که آن احساسات دوران جوانی، اصلاً یک تکیه‌گاه روحی را می‌طلبد. این آقا در آن جا نشسته، با عقل و معرفت و منطق و متانت و بلندنظری و سعه‌ی صدر، حرف را بشنود و جواب بدهد؛ مشتری اول و دوم و سوم و ... "مشتری بر وی بجوشد". آن وقت است که این آقا، صاحب نفوذ معنوی در دانشگاه خواهد شد. حالا رئیس دانشگاه، یا رئیس فلان ارگان انقلابی، یا رئیس فلان انجمن، گیرم که حرف دیگری بزنند؛ آن چیزی که این شخص می‌گوید، آن خواهد شد. وقتی که گفته شد، اگر پای درس آن آقا بروید، من بر دین شما می‌ترسم، دانشجوی دیگر پای درس آن آقا نمی‌رود. وقتی که گفته شد، این رئیس به درد این دانشگاه نمی‌خورد، بچه‌ها دیگر او را به ریاست قبولش نمی‌کنند. تأثیر نفوذ کلمه، این طوری خواهد شد.

البته طبیعی است که در جمهوری اسلامی، یک روحانی خوب، کاری هم نمی‌کند که اسباب زحمت دستگاه دولتی و اداره‌کننده‌ی کشور بشود و برای رئیس دانشگاه، مشکلی پیش بیاید. من نمی‌خواهم که خدای نکرده در ذهنها این طور جای بگیرد؛ لیکن از این جهت عرض می‌کنم که یک روحانی آن طوری، مالک قلوب دانشگاهیان، یا جمع کثیری از آنان و بخصوص جوانان خواهد شد. این، خوب است. بیشتر میل من، به این طرف متوجه است. من این را بیشتر مهم می‌دانم. اگرچه عرض کردم، آن وظایفی که ذکر شده و من هم از آن مطلع شده‌ام، وظایف مهم و لازم و کارهای خوبی است؛ لیکن امید شما بیشتر به این باشد که عرض کردم. امیدواریم که خداوند ان‌شاءالله آقایان را موفق و مؤید بدارد و به خاطر زحماتی که متحمل می‌شوید، اجر بدهد. من می‌دانم که کارتان سخت است. گاهی باندي برخورد می‌کنند و آدم را خسته و کسل می‌کنند؛ اما این هم وجود دارد که هرچه زحمت بیشتر باشد، قهراً اجر هم بیشتر خواهد بود.

از حضرات آقایان، جناب آقای محمدی، جناب آقای محفوطی و جناب آقای جنتی هم حقیقتاً صمیمانه تشکر می‌کنم؛ بزرگواری که این همه اشتغال و مسؤولیتهای گوناگون به آنها متوجه می‌شود، اما اهمیت کار به این مهمی را مورد توجه قرار داده‌اند و این مسؤولیت را قبول فرموده‌اند. خداوند ان‌شاءالله وجود شریف آقایان را محفوظ نگهدارد، برکاتتان را مستدام بدارد و ان‌شاءالله همه‌ی ما را نسبت به وظایفمان بیشتر آگاه کند و توفیق عمل بدهد.

والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته